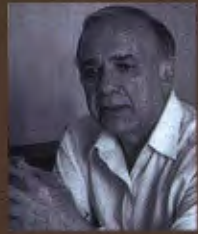




فردوس — بی برون — رز

دکتر محمد بقایی ماکان



تو دیدی نیست که فرزانه توس در تاریخ فرهنگ ایران چه‌رهای است کاملاً استثنایی که نمی‌توان کسی را از حیث تعلق خاطر به ارکان هویت ایرانی با وی قیاس کرد. متزلزلش چندان رفیع است که هر ایرانی یقین دارد که تا فردوسی هست، ایران هست. این دو نام چنان در هم آمیخته‌اند که جدایی‌شان ناممکن است. بنابراین قرار دادن چهره دیگری در کنار فردوسی از منظر ایران‌دوستی و شیفتگی به فرهنگ و زبان سرزمینی به نام ایران آن هم چه‌رهای از برون مرز مایه شگفتی خواهد بود. ولی حقیقت این است که پس از فردوسی دیگر هیچ اندیشمند و شاعر پرآوازه‌ای را چه در درون مرز و چه در برون مرزهای ایران به‌جز از اقبال عظیم‌الشان نمی‌یابیم که همانند فردوسی بزرگ به ایران و آنچه از آن است، عشق ورزیده باشد. اقبال عشق ستایش‌انگیزش را نسبت به این خاک فرهنگ‌پرور که از پایه‌گذاران مدنیت بشری است از جایی می‌آغازد که شاهنامه به آخر می‌رسد.



ISBN: 978-600-5963-30-4



هنوز همنفسی در چمن نمی بینم
بهار می رسد و من گل نخستینم
به آب جو نگرم، خویش را نظاره کنم
به این بهانه مگر روی دیگری بینم
به خامه ای که خط زندگی رقم زده است
نوشته اند پیامی به برگ رنگینم
دلم به دوش و نگاهم به عبرت امروز
شهید جلوه ی فردا و تازه آیینم
ز تیره خاک دمیدم قبای گل بستم
و گرنه اختر وامانده ای ز پروینم

اقبال

بنا محمد اوند جان و سر

فردوسی برون مـرز
نگاهی دیگر به اندیشه های بنیادی اقبال لاهوری
دکتر محمد بقایی ماکان



نشر توفند

سرشناسه	بقایای ماکان، محمد، ۱۳۲۳-
عنوان و نام پدیدآور	فردوسی برون مرز: نگاهی دیگر به اندیشه‌های بنیادی اقبال لاهوری / دکتر محمد بقایای ماکان.
مشخصات نشر	تهران: ترفند، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۲۷۶ ص.
فروست	نشر ترفند؛ شماره ۱۳۸.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۹۶۳-۳۰-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	فیفا
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	نگاهی دیگر به اندیشه‌های بنیادی اقبال لاهوری.
موضوع	اقبال لاهوری، محمد، ۱۸۷۷- ۱۹۳۸ -- نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
رده‌بندی کنگره	۸۲۱۳۹۵۱۳ ی ۸۲۱۳۹۵۱۳ / PIR۹۲۳۹
رده‌بندی دیویی	۸۶۱/۶۲۰۸
شماره‌ی کتابشناسی ملی	۴۰۹۷۱۹۵



نتشر ترفند
TARFAND BOOKS

تلفن: ۰۹۱۲۰۳۸۰۸۶۸-۶۶۹۵۵۲۳۱

فردوسی برون مرز

نگاهی دیگر به اندیشه‌های بنیادی اقبال لاهوری

دکتر محمد بقایای ماکان

نوبت چاپ نخست ۱۳۹۵ • شمارگان ۵۰۰ نسخه

قیمت ۲۰۰۰۰ تومان • شماره نشر ۱۳۸

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۶۳-۳۰-۴

© حق چاپ: ۱۳۹۵، نشر ترفند



محمد اقبال لاهوری (۱۳۱۷ — ۱۲۵۴ خ.)

به مصاحب ارجمندم، شاعر فردوسی سرشت
استاد ادیب برومند

اقبال و ایران

اگر از من بپرسند:

بزرگ‌ترین رویداد تاریخ اسلام کدام است؟

بی‌درنگ خواهم گفت:

فتح ایران.

اگر بگویند:

چرا؟

پاسخم این است که:

جنگ نهاوند، نه تنها کشوری آبادان و زیبا را نصیب عربان کرد، بلکه تمدن و فرهنگی کهن را نیز در اختیارشان نهاد و تازیان به این ترتیب با ملتی روبه‌رو شدند که توانست از عناصر آریایی و سامی، تمدن جدیدی به وجود آورد.



تمدن اسلامی حاصل آمیختگی اندیشه‌های آریایی و سامی است. به کودکی می‌ماند که لطافت را از مادری آریایی و صلابت را از پدری سامی به ارث برده باشد. اگر اعراب نمی‌توانستند ایران را تسخیر کنند، تمدن اسلامی ناقص می‌ماند.



مسلمانان با فتح ایران به همان اندازه سیراب شدند که رومیان از فتح یونان.



پارسی‌های هند نه زبان دارند، نه ادبیات و نه آثار مکتوب. با این همه به زبان فارسی با نفرت و حقارت نگاه می‌کنند؛ زیرا می‌پندارند که مستعرب شده. افسوس که آنان از ادبیات فارسی غافلند، وگرنه درک می‌کردند که عربیت هیچ دخالتی در آن ندارد، بلکه در رگ و ریشه‌اش رنگ زرتشتی دیده می‌شود.



هیچ زبانی بجز پارسی نمی‌تواند اندیشه‌هایم را برتابد.



در پیش از اسلام نیز گرایش طبیعی به فلسفه‌ی وجودی در ملت ایران وجود داشت و گرچه اسلام تا مدتی نگذاشت این فلسفه رشد کند، ولی پس از مدتی ذوق طبیعی و اجدادی این ملت به خوبی ظاهر شد... و به این ترتیب ادبیات جدیدی میان مسلمانان رواج یافت که اساس آن بر وحدت وجود بود.



فکر لطیف ایرانی به یاری فلسفه یونانی به خود آمد، از آن نیرو گرفت و سپس آن را در خود مستحیل کرد.



زرتشت به عنوان یک حکیم درخور حرمتی عظیم است، زیرا نه تنها با روحی فلسفی به کثرت جهان عینی نگریست، بلکه کوشید ثنویت را در وحدتی والاتر بنشاند. او پی برد که هیچ‌گاه نمی‌توان تشنت طبیعت را تبیین کرد، مگر این‌که نیرویی اختلاف‌افکن به ذات خدا نسبت داد.



برجسته‌ترین امتیاز معنوی ایرانیان گرایش آنان به تعقل فلسفی است.



جنگاوران ریگزارهای عربستان استقلال سیاسی ایران کهن را از میان بردند، ولی نتوانستند آزادی فکر ایرانیان را یکسره فرو نشانند.

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۵	فردوسی برون مرز
۲۷	زندگی و آثار مستمندترین شوالیه
۵۹	اقبال و شرق از خود رمیده
۷۹	اقبال و غرب اندیشی
۹۳	درون مایه فلسفه اقبال
۱۰۱	حیات منفرد من آدمی
۱۰۹	تعلیم و تربیت از دیدگاه اقبال
۱۲۷	بازسازی اندیشه دینی از نگاه اقبال
۱۴۳	مولوی، حافظ و اقبال
۱۵۳	دیدگاه‌های عرفانی اقبال
۱۷۱	مولوی، نیچه و اقبال
۱۹۷	اقبال و مشکل اساسی نیچه
۲۰۳	اقبال و جمال‌الدین اسد آبادی
۲۲۳	شعر از نگاه اقبال
۲۵۹	نمایه‌ی نام‌ها و موضوعات

پیشگفتار

زمانی که اقبال به جاودانگی پیوست، نام و نشان چندی از وی در ایران نبود و جز افرادی معدود که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد، کسی نمی‌دانست فرزانه‌ای به نام محمد اقبال لاهوری با سرودن نه هزار بیت شعر حکیمانه فارسی، آتش فرو مرده زبان و ادب فارسی را که می‌رفت در شبه‌قاره بدل به خاکستر شود بار دیگر شعله‌ور کرد. آوازه او در جهان، ابعاد مختلف دارد ولی در ایران بیشتر به واسطه شعرش شهرت یافته است. نخستین مقاله‌ای که در معرفی اقبال در ایران به چاپ رسید از محمدعلی داعی‌الاسلام بود با عنوان «اقبال و شعر فارسی» که بسیار مورد توجه اهل ادب قرار گرفت. پس از آن شادروانان سعید نفیسی و محمد محیط طباطبایی که با اقبال مکاتبه نیز داشته‌اند مقالاتی درباره وی نگاشتند. تاریخ نامه‌های اقبال به سعید نفیسی ۲۶ اوت و ۱۴ نوامبر ۱۹۳۲ است.

سروده‌های اقبال با معرفی و ستایش بزرگان ادب فارسی ذهن ایرانیان را به خود معطوف کرد که ذکر تفصیلی آن از حوصله این مقدمه بیرون است. آثار فارسی اقبال در مدتی اندک که شاید به بیش از سه دهه نمی‌رسد، یعنی از زمانی که نخستین مقالات درباره وی در مطبوعات ایران به نگارش درمی‌آید و نخستین مجالس سخنرانی برای معرفی آثارش تشکیل می‌شود، از چنان شهرت و محبوبیتی برخوردار می‌گردد که معروفیتی همسنگ بزرگ‌ترین شاعران زبان فارسی نظیر فردوسی، مولوی، حافظ و سعدی می‌یابد. امروز ممکن است در شهرهای دورافتاده کشور کسانی باشند که سنایی و جامی و فخرالدین عراقی را به رغم گذشت سده‌ها به درستی نشناسند و یا اصلاً نشناسند، ولی کمتر کسی است که پس از فقط چند دهه از حیات

وی، نداند که اقبال شاعر و اندیشمندی است از مردم پاکستان که نامش بوی ایران را می‌دهد.

چهره‌های مشخصی که این رایحه را در پیش از سال ۵۷ در کشور پراکندند و آثاری مستقل راجع به وی در قالب تألیف و یا ترجمه پدید آوردند، عبارتند از: شادروانان مجتبا مینوی، غلامرضا سعیدی، محمدتقی مقتدری، علی شریعتی، احمد آرام و امیرحسین آریانپور که هریک او را از منظری نگریستند. نخستین اثری که درباره اقبال، چهار سال پس از فوت وی در ایران به سال ۱۳۲۶ منتشر شد، کتابی است کم‌ورق از مرحوم محمدتقی مقتدری با عنوان «متفکر و شاعر اسلام» آثاری هم به‌طور اتفاقی در پیش از انقلاب درباره اقبال و آثار وی از برخی محققان و ادب‌دوستان انتشار یافت که درواقع نگاهی گذرا و معرفی‌گونه به شعر اقبال و شیوه تفکر او بوده است که پدیدآورندگانش داعیه اقبال‌شناسی هم نداشته‌اند، نظیر کتابی که آقای اسلامی ندوشن تحت عنوان «دیدن دگرآموز» گرد آورد، یا مقالاتی که از شادروانان علی‌محمد رجایی خراسانی و یا غلامحسین یوسفی به چاپ رسیده است. تمامی این تلاش‌های پراچ در پیش از انقلاب اسلامی، گرچه تحت عنوان «اقبال‌شناسی» جای می‌گیرد، ولی مبین ابعاد مختلف شخصیت اقبال نیست. آنچه در اقبال‌شناسی قبل از انقلاب کاملاً محسوس است، توجهی است که تنها به شعر او و تاحدی به فلسفه خودی می‌شود و محققان ایرانی چنان که باید گام در نهانخانه تفکر اقبال نمی‌گذارند. ترجمه‌هایی که در آن ایام از آثار اقبال صورت می‌گیرد بدون توجه به زمینه‌های ذهنی و شیوه تفکر اوست. کتاب *Reconstruction of Religious Thought in Islam* با عنوان «احیاء تفکر دینی در اسلام» ترجمه می‌شود، حال آن‌که مقصود اقبال از *reconstruction* بازسازی و بازفهمی است، نه *revival* به همین نسبت در دیگر برداشت‌هایی که از آثار وی شده به‌دلیل عدم آشنایی کامل، خطاهای بزرگ راه یافته. از جمله نوع تلقی وی از مفهوم خدا، وطن، جامعه، جوانان، هنر، عرفان، شعر و بسیاری موضوعات دیگر که در آثار وی مطرح شده است.

بعد از انقلاب نگاه اندیشمندان و اقبال‌پژوهان ایرانی به آثار این فرزانه بسیار

دقیق تر و حساس تر شده است. در اسفندماه ۱۳۶۴ که کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال در دانشگاه تهران برگزار شد، تأثیر عمیقی بر نسل حقیقت‌جویی گذاشت که طالب فهم صحیح مسایل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و دینی بودند که تحولی عظیم در جامعه‌شان پدید آورد. آثار اقبال و تجزیه و تحلیل آنها یکی از راه‌های پاسخ به این نیاز بود. در کنفرانس یادشده ابعاد گونه‌گون شخصیت اقبال مطرح شد و اهل فکر و مطالعه که تاکنون شنیده بودند او شاعری است اندیشمند که از شعر برای تبلیغ دیدگاه‌های اصیل و انسانی خود بهره می‌گیرد، دانستند که نه تنها حب وطن را نفی نمی‌کند، بلکه طالب سرزمینی به نام وطن است و پایه‌ریز کشوری مستقل. دانستند اندیشمندی است که جهان اسلام را متحد می‌خواهد، دریافتند که فیلسوفی است اهل زندگی و عمل و مروج پراگماتیسم؛ فرزانه‌ای که مولوی این زمانه است، دانستند که نه غربی است و نه شرقی، بلکه در هردوی آنها خیر و شر می‌بیند. دانستند که عارفی است تکرگرا که از انال‌الحق حلاج هم درمی‌گذرد، دانستند که توانایی نقد اکابر فلاسفه غرب را دارد و در مرتبه‌ای از اندیشمندی جای گرفته که می‌توان پذیرفت دستگاه فکری پدر فلسفه غرب و پیروانش را نقد کند، دانستند که برداشت‌هایش از دین سازگار با دنیای نوین است. به این ترتیب مطبوعات و دیگر رسانه‌ها نیز توجهی روزافزون به آثار اقبال نمودند و نویسندگان و محققان برجسته مقالات و تحقیقات متعدد در مورد آثار و افکار وی پدید آوردند.

حقیقت را اگر بخواهیم شیفتگی اقبال به عنوان فردی غیرایرانی به زبان فارسی و فرهنگ و تاریخ ایران بسیار غرورانگیز است. این اندیشمند پرآوازه را می‌توان در طریق عاشقان فرهنگ ایرانی، عاشق‌ترین عشاق نامید که بی‌گمان روح فردوسی بزرگ، سپاسگزار و ستایشگر این فرزانه کم‌نظیر است.

اقبال چهره‌ای است که در همان زمان حیاتش تقریباً آوازه‌ای جهانی داشت. زمانی که در اروپا می‌زیست به عنوان یک فیلسوف شناخته می‌شد. آثارش بی‌درنگ پس از انتشار مورد توجه مترجمان و شرق‌شناسان بزرگ غربی نظیر نیکلسون و آربری قرار گرفت و آنها را چندان عمیق یافتند که همانند آثار عرفانی و ادبی تراز اول

زبان فارسی به انگلیسی ترجمه نمودند. آثار وی به تدریج در سراسر جهان به‌ویژه در کشورهای اسلامی شناخته شد و خوانندگان فراوان یافت. در نزدیک به هشتاد سالی که از درگذشت وی می‌گذرد، افراد متعددی در بسیاری از نقاط جهان آراء وی را مورد تجزیه و تحلیل و بررسی تطبیقی قرار داده‌اند که حجم قابل ملاحظه‌ای را شامل می‌شود. تخمین می‌زنند که تا سال ۱۹۸۷ بالغ بر هژده هزار کتاب و رساله و مقاله درباره وی به رشته تحریر درآمده باشد.

در پایان لازم به ذکر است که در پاره‌ای موارد مشابهت‌های لفظی و محتوایی در برخی از فصل‌ها دیده می‌شود که با توجه به موضوع مورد بحث گریزی از تکرارشان نبوده است، زیرا شاهدی بارز در اندیشه محوری اقبال می‌باشند. این نکته از آن رو ذکر شد که دانسته شود، مؤلف به این موضوع از پیش توجه داشته است. امید است این کتاب توانسته باشد ابعاد گسترده شخصیت فرزانه‌ای را که هر ایرانی روح خود را از منظری خاص با وی در پیوند می‌بیند در حد مقدور شرح کند.

م. ب. ماکان

پاییز ۹۴

فردوسی برون مرز

اقبال یکی از نام‌آورترین اندیشمندان شرق است که آوازه و اعتباری جهانی دارد. علاقه وافرش به فرهنگ و ادب فارسی سبب شد تا اندیشه‌های گونه‌گونش را به‌رغم آشنایی و تسلط به چند زبان در قالب زبان فارسی بیان دارد و آثاری ماندگار از خود به‌جای گذارد که اکنون در زمره‌ی گنجینه‌ی ادب فارسی به‌شمار می‌آیند.

او پس از سرودن پنج هزار بیت شعر اردو، به زبان فارسی روی آورد و بقیه اشعارش را که شامل نه هزار بیت است، به فارسی سرود و در توضیح چنین رویکردی اظهار داشت که «هیچ زبانی غیر از فارسی نمی‌تواند اندیشه‌هایم را برتابد.» حقیقت این است که اگر اقبال همانند مولوی به زبان فارسی رو نمی‌کرد، اقبالی چنین بلند نمی‌یافت. آوازه و اعتبارش در کشورهای فارسی‌زبان یا به عبارت دیگر در ایران فرهنگی سر در همین نکته دارد، وگرنه شاعر اندیشمند در شبه‌قاره یا دنیای اسلام کم نبود و نیست.

امروزه فهم اندیشه‌های اقبال و همچنین ورود به حوزه اقبال‌پژوهی بی‌استعانت از زبان فارسی نامیسر است. از همین‌روست که گرایش مجدد به زبان فارسی و فرهنگ

برآمده از ایران به منظور فهم صحیح آثار اقبال برای مردم شبه قاره و همه مراکز اقبال شناسی امری اجتناب ناپذیر است.

بنابراین می توان دریافت که اقبال سهمی عظیم در ترویج زبان و فرهنگ پارسی در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران دارد. نتیجه این که تأثیر او از این منظر کم از حکیم توس نیست، منتها با این تفاوت که این یک در درون مرز و آن یک در برون مرزهای ایران به فرهنگ و زبانی واحد مهر ورزیده و موجب ترویج آن شده اند. ولی در این میان اگر انصاف را بخواهیم، اقبال حداقل از یک لحاظ برتر می نماید؛ زیرا علاقه اش فطری، ذاتی یا احتمالاً عظامی نیست که به نظر طبیعی جلوه کند، بلکه زیبایی و والایی زبان و فرهنگ فارسی او را به خود کشاند. اقبال، به رغم دانستن چند زبان، با گزینش زبان فارسی سبب شد تا این زبان که می رفت در شبه قاره به فراموشی سپرده شود، جانی تازه بگیرد و اخگرهایش که با از میان رفتن تیموریان زیر خاکستر ایام مدفون شده بود، بار دیگر به جلوه درآید.

تردید نیست که فرزانه توس در تاریخ فرهنگ ایران چهره ای است کاملاً استثنایی که نمی توان کسی را از حیث تعلق خاطر به ارکان هویت ایرانی با وی قیاس کرد؛ نام او یادآور شکوه، عظمت، اقتدار و منزلت والای فرهنگ و مدنیت ایران است. تلاش و رنج هایش در زنده نگاه داشتن سنت ها، زبان و فرهنگ ایرانی چندان عظیم است که نام وی یادآور نام ایران و مرادف آن شده است. فردوسی تنها چهره فرهنگی در تاریخ ایران است که اثر بزرگش شاهنامه بیش از آثار دیگر اندیشمندان، شاعران، فیلسوفان و متکلمان ایرانی به زبان های خارجی ترجمه شده است. از این اثر سترگ تاکنون نزدیک به سی و هفت ترجمه به زبان های گوناگون صورت گرفته است. منزلت ش چندان رفیع است که هر ایرانی یقین دارد که تا فردوسی هست، ایران هست. این دو نام چنان درهم آمیخته اند که جدایی شان ناممکن است. بنابراین قرار دادن چهره دیگری در کنار فردوسی از منظر ایران دوستی و شیفتگی به فرهنگ و زبان سرزمینی به نام ایران، آن هم چهره ای از برون مرز، مایه شگفتی خواهد بود. ولی حقیقت این است که پس از فردوسی دیگر هیچ اندیشمند و شاعر پرآوازه ای را چه در

درون مرز و چه در برون مرزهای ایران، به جز از اقبال عظیم الشان نمی یابیم که همانند فردوسی بزرگ به ایران و آنچه از آن است عشق ورزیده باشد. اقبال عشق ستایش انگیزش را نسبت به این خاک فرهنگ پرور که از پایه گذاران مدنیت بشری است از جایی می آغازد که شاهنامه به آخر می رسد.

این که آیا می توان چنین مقایسه ای را پدید آورد و اقبال را از این چشم انداز در کنار چهره های چندان شکوهمند و پرهیمه نشاند که سطوت دماوند در برابرش رنگ می بازد، لازم است اول بدانیم که اقبال کیست؟

او چهره ای است معتبر با تقریباً دوازده شخصیت مستقل که در فردیتی به نام اقبال جمع آمده اند؛ یعنی مردی است فیلسوف، شاعر، اصلاحگر، مربی، جامعه شناس، سیاستمدار، حقوقدان، قرآن پژوه، ایران شناس، زبان دان، تاریخ دان و اسلام شناس. آوازه وی در جهان ریشه در ابعاد گونه گون اندیشه اش دارد. نخست این که به عنوان فیلسوفی نامبردار، دارای دستگاهی فلسفی است؛ عنوانی که نمی توان به بسیاری از فیلسوفان معروف مانند فیخته و برگسون داد. دیدگاه های فلسفی او در اغلب دانشگاه های جهان اسلام و نیز دنیای غرب آموخته می شود. دیگر آن که شاعر بزرگی است و شعرش همه بیت الغزل معرفت، چندان که بسیاری از بزرگان شعر و ادب فارسی از بهار و دهخدا و نفیسی و تقی زاده و فروزان فر گرفته تا مینوی و صورتگر و صادق نشأت و حبیب یغمایی و زرین کوب و صفا و معین و خطیبی او را ستوده و به وی عنوان «مولوی عصر» داده اند. علاوه بر این شاعران نوگرا و متاخر مانند اخوان، رحمانی، بهبهانی و ادیب برومند از او ستایش های افتخار آمیز نموده اند. نادرپور در ابیات آغازین قصیده ای در وصف وی می گوید:

ای بلند اقبال! فردوسی سرشت
عالم از طبع تو خرم چون بهشت
ای پس از شهنامه پرداز کهن
کس نکشته همچو تو، تخم سخن

ای که بردی رنج‌ها در سال سی
 تا سخن نو آوری در پارسی
 ای که با نظم دری کاخی بلند
 ساختی از باد و باران بی‌گزند

و در پایان با تضمین بیتی از اقبال که دلیلی بر علاقه وافرش به زبان فارسی است
 با کنایه به کسانی که وقتی از او سخن می‌گویند مهم‌ترین ویژگی اقبال یعنی
 تعلق خاطر ستایش انگیزش را به فرهنگ و زبان فارسی، عمداً یا سهواً به طاق نسیان
 می‌سپارند، می‌گوید که کاش ایران دوستی را از او می‌آموختند:

کاشکی نام‌آوران انجمن
 در کتابات خوانده بودند این سخن
 «گرچه هندی در عذوبت شکر است
 طرز گفتار دری شیرین تر است»

بهار که خود مورد تمجید سخنوران نامی است در ستایش از وی می‌گوید:
 قرن حاضر خاصه‌ی اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت
 شاعران گشتند جیشی تار و مار وین مبارز کرد، کار صد هزار
 و صادق سرمد در تمجیدش گفت:

اگرچه مرد بمیرد به گردش مه و سال نمرده است و نمیرد محمد اقبال
 حیات صورتش از طی شده است، طی نشود حیات سیرتش، از طی شود هزاران سال
 درود باد به لاهور و خطه‌ی پنجاب که زاد و پرورد، این شاعر خجسته‌خصال
 ادیب برومند ضمن قصیده‌ای در ستایش از وی می‌گوید:

زان مرد نکونام، زمان راست، همی فخر زین نخل برومند، زمین راست همی بار
 آن عالم یکتا، به وطن منشأ تعلیم آن مشعل تابان، به جهان مطلع انوار
 شد در نظر ملت خود «شاعر ملی» و آمد به برش خصم قوی پنجه به زنه‌ار
 دکتر شریعتی که کتابی درباره اقبال دارد، او را «علی‌گونه‌ای» توصیف می‌کند در
 قرن بیستم، و مرحوم مطهری به‌رغم آن‌که منتقد دیدگاه‌های اوست، در نوشته‌هایش

از وی با عنوان «معظم‌له» یاد می‌کند. بسیاری از نقاشان سوررئالیست در شبه‌قاره چنان قداستی برایش قایلند که تصاویرش را به صورت فرشته‌ای ترسیم می‌کنند یا بر گرد چهره‌اش هاله‌ای از نور پدید می‌آورند که درواقع نماد قداست و نهایت حرمت است. غلام قادر گرامی (۱۹۲۷ - ۱۸۵۶ م.) شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره همین احساس را در قالب بیتی بیان نموده:

در دیده معنی نگران، حضرت اقبال پیغامبری کرد و پیمبر نتوان گفت
جذابیت آثار اقبال چندان است که استادان بزرگ شرق شناس نظیر نیکلسون و آربری که آثار تراز اول و تثبیت شده زبان فارسی مانند مثنوی معنوی و منطق‌الطیر را به انگلیسی برگرداندند، مثنوی‌های اسرار خودی و جاویدنامه‌اش را هم که از ارزنده‌ترین آثار گنجینه ادب فارسی است به انگلیسی درآوردند که بعد به دیگر زبان‌ها ترجمه شد، از جمله پروفیسور آنه مری شیمل جاویدنامه را به آلمانی و ترکی ترجمه نمود که هرمان هسه نویسنده پراوازه آلمانی و برنده نوبل ۱۹۴۸^۱ مقدمه‌ای در ستایش اقبال و اثر عظیم او بر آن نگاشت. شیمل که با آثار متنوع و خیره‌کننده‌اش شرق شناسان بزرگی مانند هانری کربن و لویی ماسینیون را تحت تأثیر قرار داد و در انتقال شرق شناسی به آلمان همان نقشی را ایفاء نمود که فیلسوفان بزرگ این کشور در جابه‌جایی فلسفه از یونان به آلمان، کتابی مستقل به نام *بال جبریل*^۲ در شرح دیدگاه‌های اقبال دارد. او از شیفتگان و ستایشگران اقبال است و پس از عالیجناب مولوی نخستین چهره‌ای که ذهنش را به خود مشغول می‌دارد، حضرت اقبال است که او را همتای جلال‌الدین بلخی در قرن بیستم می‌داند. از جمله آثار ارزشمندی که از شیمل به فارسی ترجمه شده می‌توان از دو کتاب *شکوه شمس و محمد رسول خدا*^۳ نام برد. او در کتاب نخستین ضمن ستایش از اقبال اندیشه‌اش را به منشوری تشبیه می‌کند با انوار رنگ در رنگ «که قلب خوانندگان آثارش را به آتش می‌کشد.» در کتاب

۱- یک سال پس از پیدایش کشور پاکستان (۱۹۴۷) و ده سال پس از درگذشت اقبال (۱۹۳۸).

۲- این کتاب به‌رغم آن که بیش از نیم قرن از تألیف آن می‌گذرد، هنوز به فارسی ترجمه نشده.

۳- دو ترجمه ستایش‌انگیز از شادروان حسن لاهوتی.

دوم که مشتمل بر دوازده فصل است نه تنها همه فصل‌ها را با نقل قولی از اقبال به قصد تأیید نظراتش به پایان می‌برد، بلکه آخرین فصل را نیز به عنوان خُسن ختام اختصاص می‌دهد به دیدگاه‌های اقبال در مورد پیامبر. بنابراین می‌توان دریافت که از چه رو برخی از متفکران دنیای اسلام او را تأثیرگذارترین و نواندیش‌ترین شخصیت در همه تاریخ اسلام می‌دانند. محمدتقی بهار از وی به عنوان «خلاصه و نُقاوه... عالمان و ادبای اسلامی و میوه رسیده و کمال یافته این بوستان نهصد ساله» یاد می‌کند. در نواندیشی او همین بس که تمامی اندیشه‌های نوینی که بعد از وی در جهان اسلام مطرح شد، مانند تقریب مذاهب (ecumenism)، تسامح دینی، بازگشت به خویشتن، اگزستانسیالیسم الهی، دگراندیشی، عمل‌گرایی و امثال این‌ها اول بار به وسیله اقبال مطرح و روشمند شد. به علاوه او در زمینه‌های دیگر مانند روان‌شناسی، فلسفه، سیاست، تعلیم و تربیت، مابعدالطبیعه و شعر نظراتی منطبق با آگاهی‌های نوین بشری و واقعیات زندگی ارایه نموده. برای مثال در حوزه شعر می‌توان اقبال را بی‌هیچ تردیدی برجسته‌ترین شاعر در اسلوب شعر فارسی از زمان حافظ تاکنون دانست. شادروان صورتگر در وصف غزلیاتش می‌گوید: «از برخی از غزل‌های اقبال چنان بوی قلندری و عرفان به مشام می‌رسد که گویی در کنار صفه مصفای حافظ انشاء شده.» زنده‌یاد فروزان‌فر او را «مولوی عصر» دانسته به اضافه هفتصد سال آگاهی‌های بعد از او^۱.

تأثیر اقبال بر ذهن مردم و علاقه آنان به اقبال چندان است که بسیاری از نویسندگان و سخنرانان سعی می‌کنند سخن خود را با شعر اقبال بیارایند و حتا گاهی به دلیل عدم آشنایی با سروده‌های اقبال اشعار دیگر شاعران را به وی نسبت می‌دهند. مانند این بیت کلیم کاشانی که غالباً می‌پندارند از اقبال است:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

ابعاد اندیشه‌های اقبال چندان گونه‌گون است که یک شخص معین نمی‌تواند بر

۱- به نقل از دکتر مهرداد خلیلی (فرزند عباس خلیلی) که در مجلس بزرگداشت اقبال از استاد فروزان‌فر شنید.

همه آنها احاطه داشته باشد، بنابراین نمی‌توان به یک فرد عنوان کلی اقبال‌شناس داد، مگر آن‌که معلوم شود او در کدام حوزه از اقبال‌پژوهی ممارست دارد. می‌توان مولوی‌شناس، حافظ‌شناس و عطارشناس بود؛ زیرا عوامل شناخت آنها شبیه به هم است، ولی در شناخت اقبال نیاز به آگاهی از زمینه‌هایی است که برخی موضوعی کاملاً متفاوت دارند، مانند آگاهی‌هایی که بشردر قرن‌های مختلف، به‌ویژه در قرن بیستم در زمینه‌های روان‌شناسی، روان‌درمانی، فیزیک، علوم طبیعی، علوم اجتماعی، تاریخ، دین و فلسفه حاصل نموده. به عقیده دکتر سید حسین نصر کتاب بازسازی اندیشه دینی در اسلام که از هفت سخنرانی اقبال شکل گرفته برجسته‌ترین اثر فلسفی اسلامی در یک سده گذشته است.

اکنون با این مقدمه که مشتی از خروار در شناخت علامه اقبال بوده می‌توان پذیرفت که قرار دادن نام اقبال بلندآوازه در کنار نام آسمان‌سای فردوسی بزرگ قیاسی بی‌تناسب نیست. گرچه ممکن است آثارش به‌صورت متفاوت از شاهنامه بنماید، ولی بر همان اندیشه‌محوری فرزانه توس تأکید دارد که: «خواستن توانستن است.»^۱ از این گذشته، در ایران دوستی اقبال می‌توان شباهت‌های بسیار با فردوسی یافت. هرچند هیچ‌یک از مثنوی‌های او به وزن شاهنامه نیست، ولی بنیاد اندیشه‌اش در بسیاری موارد، فردوسی‌سرشت است:

پارسی از رفعت اندیشه‌ام در خورد با فطرت اندیشه‌ام

در ستایش از فرهنگ ایران و توانایی‌های بالقوه آن می‌گوید:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است
اقبال از میان همه کسانی که مورد خطاب وی هستند به آن کس که هویتش ایرانی است، نگاه دیگری دارد، زیرا او را به‌عنوان فردی برآمده از فرهنگی متعالی - آن‌چنان که سهروردی بدان نظر داشت - با دیده‌ای امیدوار می‌نگرد. او وقتی دنیای اسلام را پیش چشم مجسم می‌کند، امتیاز شگرفی در فهم افکار خویش به ایرانیان می‌دهد و با اشاره به فرهنگ دیرپای ایران می‌گوید:

نواى من به عجم آتش كهن افروخت عرب ز نغمه شوقم، هنوز بى خبر است
از اين روست كه اندیشه ايرانى را بسيار مى ستايد و مى گويد: «جنگجويان
ريگزارهاى عربستان، استقلال سياسى ايران كهن را از بين بردند، ولى نتوانستند
آزادى اندیشه آنان را از ميان بردارند.^۱» بى سبب نيست كه پس از سرودن پنج هزار
بيت به زبان اردو، بر آن مى شود تا افكار انسان ساز خود را به زبان سرزمينى بيان دارد
كه به آن عشق مى ورزد و در وصفش مى گويد:

فكر من از جلوه اش مسحور گشت خامه من شاخ نخل طور گشت
به اين ترتيب اقبال با آثار ارجمندش در پرورش زبان فارسى و اعتلاى نام ايران
همان نقشى را در بيرون از مرزهاى ايران ايفا نمود كه فردوسى در داخل ايران.
علاقه اش به اين سرزمين كه در هر قدمش نشانه اى از فرهنگى ديرپا جلوه مى كند،
به دليل تعمق دقيقى است كه در همه حوزه هاى معرفتى آن داشته است. او هرچه
بيشتر در اين بوستان تفرج مى كند، عاشق تر مى شود تا بدان جا كه پيشنهاد مى كند
تهران مركز كشورهاى اسلامى شود و همان نقشى را پيدا كند كه ژنو در اروپا داشته
است:

گر شود تهران جنيوا از براى اهل شرق بو كه تغييرى كند تقدير شوم روزگار^۲
از اقبال مى توان آموخت كه هرچه بيشتر با فرهنگ ايران زمين آشنا شويم، آن را
بيشتر دوست خواهيم داشت. اين فرزانه از جمله نوادري است كه ايران را به درستي
معنا كرد. در كتاب سير حكمت در ايران^۳ از عالمان و اندishمندان ايرانى با افتخار
بسيار نام مى برد و آنها را نه تنها مايه فخر دنياى اسلام كه موجب مباهات فرهنگ
جهانى مى داند. در مورد تأثير فلسفه يونان بر فكر ايرانى به خلاف اظهارات معمول
مى گويد: «فكر لطيف ايرانى به يارى فلسفه يونانى به خود آمد، از آن نيرو گرفت و
سپس آن را در خود مستحيل كرد.» در مقدمه پيام مشرق كه پاسخى است به ديوان
غربى گوتة مى گويد: «گوتة در ديوان غربى روح ايرانى را در كالبد ادبيات آلمانى دميده

۱- سونش دينار (گزین گویه های علامه اقبال)، تألیف م. ب. ماکان، ص ۲۷۴.

۲- ترجمه منظوم از شادروان عبدالحمید عرفانی ۳- ترجمه م. ب. ماکان، انتشارات فردوس

است.» در ستایش از زرتشت می‌گوید: «او درخور حرمتی عظیم است؛ زیرا نه تنها با روحی فلسفی به کثرت جهان عینی نگریست، بلکه کوشید ثنویت را در وحدتی والا تر بنشاند.» درباره پورسینا می‌گوید: «او نخستین فیلسوف در دنیای اسلام بود که برای تنظیم دستگاه فلسفی مستقل تلاش ورزید.» اقبال، ایران دوستی سهروردی را بسیار می‌ستاید و به خلاف محققان ایرانی او را «حکیم شهید» می‌نامد، نه «شیخ مقتول.» و به همین سان از دیگر دانشمندان و عارفان و اندیشمندان ایرانی ستایش می‌کند که ذکر همه آنها حتا به اختصار، ساعت‌ها فرصت می‌طلبد.

اقبال در آثار منظومش سی بار از جام جم، بیست بار از ایران، بیست و پنج بار از کلمه عجم و به مناسبت‌های مختلف از پادشاهان ایران باستان به کرات یاد می‌کند و همه را مرادف شوکت، اقتدار، افتخار، عظمت و شکوفایی فرهنگی به کار می‌برد:

عجم بحری است ناپیدا کناری که در وی گوهر الماس رنگ است

او نیز مانند دموکریتوس که سطوت و عظمتی بیش از اقلیم پارس در ذهنش نمی‌گنجید و لذت تفکر را با آن برابر می‌گرفت و می‌گفت: «لحظه‌ای اندیشیدن را با اقلیم پارس برابر نمی‌کنم،» می‌گوید:

به ملک جم ندهم مصرع نظیری را «کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست»
در مثنوی اسرار خودی بالاترین حد شوکت و اقتدار را در دارا و جم می‌بیند و از این رو می‌گوید:

از محبت چون خودی محکم شود قوتش فرمانده عالم شود
در خصومات جهان گردد حکم تابع فرمان او دارا و جم
در غزلی می‌گوید:

عیار فقر ز سلطانی و جهانگیری است سریر جم بطلب، بوریا چه می‌جویی
شواهدی از این دست در آثار اقبال بسیار می‌توان یافت. او با تعمق در دواوین شعرای فارسی، دیوانی از خود به جای نهاد که محتوای آن همسنگ آثار شعرای تراز اول زبان فارسی است. بسیاری از آثارش در استقبال از سبک و شیوه بیان آنهاست. حافظ غزلی دارد با مطلع:

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما آبروی خوبی از چاه زرخدان شما
که اقبال در استقبال از آن یکی از معروف ترین غزل هایش را خلق می کند که در
آن جان خود را با جان جوانان ایرانی در پیوند می بیند:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
و در مقطع این غزل که بسیاری از ایرانیان آن را به حافظه دارند، همانند حافظ که
گفت:

از آن به دیر مغنم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
با اشاره به نماد فرهنگ ایران باستان خطاب به جوانان ایرانی می گوید:

گرد من حلقه زنید، ای خاکیان آب و گل آتشی در سینه دارم از نیاکان شما
از همین مختصر که گفته آمد، می توان دریافت که اقبال تا چه میزان شیفته و
شیدای سرزمین ایران و فرهنگ برآمده از آن بوده است. نام ایران برای وی قداستی
همپایه و همتراز نام های متبرک و مقدس داشته است. آرزویش در آخرین ایام حیات
این بوده که دو سرزمین را ببیند، یکی مدینه و دیگری ایران. در سروده هایش گاهی
برای ذکر مثال و دلیل از پدیده های طبیعی ایران استفاده می کند و برخی از آنها را
به عنوان نماد به کار می برد. وقتی می خواهد از استواری و صلابت مثال بیاورد هیمالیا
را که در کنار اوست، نادیده می گیرد و از الوند و بیستون سخن می گوید:

زمین به پشت خود الوند و بیستون دارد غبار ماست که بر دوش او گران بوده است
این که اقبال همه وجودش ایران را فریاد می کند، این که همه هست و نیستش
بوی ایران می دهد، این که عشق به ایران آتش به همه رخت و پختش درافکند، این که
از کنار هیمالیای آسمان سای از شکوه و استواری دماوند و الوند سخن ساز می کند،
این که از کنار گنگ عظیم از زاینده رود «سخن تازه» می زند و آن را بارزترین شاهد
طبیعی در اثبات و تحکیم و پرورش «خودی» می داند و می گوید:

ای خوش آن جوی تنک ماه که از ذوق خودی در دل خاک فرو رفت و به دریا نرسید^۱

۱- این بیت زمانی مصداق داشت که زاینده رود در تالاب گاوخونی فرومی رفته، ولی امروز نشانی از آنها نیست.
بعلاوه این ابیات حافظ نیز دیگر معنایی ندارد که گفت:

این که از شهرهای کوچک ایران نظیر خوانسار و کاشان سخن می‌کند، این که پایان نامه دکترای خود را به «سیر حکمت در ایران» اختصاص می‌دهد، این که آرزوی تعالی این سرزمین را در دل می‌پروراند، دلیلش را باید در همین خاک تربت‌گونه جست. خاکی که در هر قدمش مردمک چشم‌نگاری اندیشمند نهان است که نه‌مار دانش و فرهنگ بوده؛ همان‌ها که این خاک را با بینش والایشان در طول تاریخ چند هزار ساله‌اش کیمیا کرده‌اند. اقبال همانند شیخ اشراق به کل این فرهنگ می‌اندیشید و آن را مورد ستایش قرار می‌داد. او واله و شیدای ایران بود. نام وی برای خوانندگان بی‌شمار آثارش در سراسر جهان یادآور نام ایران است. آرزوهای او آرزوهای ماست، زبان او زبان ماست، او با ما همدل و هم‌زبان است، مروج زبان و فرهنگی است که در این سرزمین قوام یافته‌اند. بنابراین اعتلای نام او اعتلای نام و هویت جمعی ماست، رایحه اندیشه‌هایی که او منادی آن است، هر انسان نیک‌اندیش را چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود. او فردوسی دیگری است که بوی خوش ایران را در سرزمینی دیگر پراکند.